

جایگاه دفاع در مکاتب اقتصادی

فیروزه عزیزی^۱

تاریخ ارسال: ۱۳۹۶/۱۰/۰۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۲/۱۱

چکیده

از دیرباز جنگ و صلح همواره جزئی جدایی‌ناپذیر از زندگی بشر بوده است. از این رو نیاز به قدرت دفاعی، نیروی نظامی و تقاضا برای کالاهای مورد نیاز و مرتبط با امور دفاعی، بخش مهمی از دل‌نگرانی‌های جوامع و دولت‌ها را تشکیل می‌دهد. آزادی، استقلال، امنیت، حفظ حدود و ثغور مرزها و نیز شهروندان، از جمله وظایف دولتمردان در هر کشوری است. لذا دولت‌ها در پاسخ به موارد برشمرده، در چارچوب بودجه، باید بخشی از منابع خود را به امور دفاعی تخصیص دهند. این در حالی است که دفاع و امنیت نباید به نوسانات بازار وابسته باشد. اقتصاد دفاع و امنیت هر کشور باید از ثبات کامل برخوردار باشد؛ زیرا در مواقع بحران و نااطمینانی، تقاضا برای امور دفاعی و امنیتی افزایش می‌یابد. با توجه به محدودیت منابع تولید، بدیهی است موضوع اقتصاد دفاع همواره مورد توجه اقتصاددانان بوده است. به‌طور واضح مشخص نیست که نخستین بار کدام دانشمند واژه اقتصاد دفاع را وارد مباحث علمی نمود. به نظر می‌رسد که در اواخر قرن هفدهم میلادی یک فیلسوف و ریاضیدان آلمانی، واژه اقتصاد نظامی را وارد ادبیات اقتصادی نمود که در آن رابطه میان فعالیت‌های نظامی و اقتصاد تبیین شده است. در این مقاله تلاش می‌شود تا به تفصیل اقتصاد دفاع تبیین شده و جایگاه آن در مکاتب مختلف اقتصادی ارائه شود.

واژگان کلیدی: اقتصاد دفاع، مکتب اقتصادی، نظریه‌های اقتصادی.

^۱ عضو هیات علمی دانشگاه تربیت مدرس (fazizi@modares.ac.ir)

۱. مقدمه

همانند همه بنگاه‌ها، نیروهای نظامی نیز کالا و خدمات تولید می‌کنند اما ماهیت این نوع کالاها و خدمات با دیگر تولیدات متفاوت است. این کالاها و خدمات دامنه وسیعی از توان بازدارندگی، حمله، آموزش نیروی نظامی، انجام مانور در خارج از مرزها، خدمات پزشکی، تحقیقات علمی، آموزش در دانشگاه‌های نظامی و ... را پوشش می‌دهند. بدیهی است برای تولید تمام کالاها و خدمات نهایی و واسطه‌ای برشمرده، مانند سایر کالاها نیازمند استفاده از سرمایه، نیروی کار و سایر عوامل (زمین ...) است. در زمان صلح و یا جنگ، همواره عوامل تولید نایاب هستند. لذا عرضه عوامل و استفاده از آنها در تولید کالاها و خدمات همواره یکی از چالش‌ها و معضلات اساسی برای تأمین نیازهای برنامه‌ریزان و رهبران نظامی است.

بنگاه‌های خصوصی از قانون استفاده منطقی و کارآمد از منابع و عوامل تولید تبعیت می‌کنند تا در فعالیت‌های خود موفق باشند؛ اما نیروهای دفاعی به‌ویژه در زمان جنگ، به عنوان یک بنگاه دولتی، بدون نیاز به کسب سود و منفعت، از قانون استفاده کارآمد و منطقی از عوامل تولید غفلت می‌کنند. این موقعیت ویژه نیروهای دفاعی است که سبب شده اقتصاددانان، نیروهای دفاعی را به عنوان «مورد خاص و ویژه بنگاه‌داری» مورد بررسی قرار داده تا بیشتر درباره چگونگی فرآیند تولید نیروهای نظامی آگاهی کسب نمایند؛ بنابراین گروهی از اقتصاددانان رشته‌ای را به نام «اقتصاد دفاع» به عنوان بخشی از «دانش اقتصادی» ایجاد کردند.

به نظر می‌رسد اقتصاد دفاع یک رشته جدید بدون پیشینه زیاد باشد. در حالی که قدمت متفکران اقتصادی به دوره‌های اولیه زندگی مدون بشر می‌رسد، اما نقطه شروع این رشته جدید به قرن ۱۸ میلادی باز می‌گردد که اقتصاددانان کلاسیک، نخستین بار مطالعاتی در خصوص و زمینه فعالیت‌های نظامی انجام دادند.

در این مقاله، مروری بر مطالعات گذشته به‌ویژه ادبیات موضوع از قبل از «اقتصاد کلاسیک» صورت خواهد پذیرفت تا دریابیم که بزرگان اقتصادی در گذشته که بعدها به آنان «اقتصاددانان کلاسیک» گفته شد درباره ارزش اقتصادی نیروهای دفاعی چگونه می‌اندیشیدند. سپس به دیدگاه مکاتب دیگر از جمله فیزیوکراتها، سوداگران، کینزینها، مارکسیستها و... در این خصوص پرداخته خواهد شد.

۲. مبانی نظری و پیشینه پژوهش

۲-۱. اقتصاد دفاع در مطالعات علمی اقتصاددانان از گذشته تاکنون

اقتصاد علمی است که به تولید، توزیع و مصرف کالاها و خدمات می‌پردازد. واژه «اقتصاد» به علم تدبیر و مدیریت خانه باز می‌گردد که به فلاسفه یونان و روم قدیم منتسب است (افلاطون)؛ اما از نظر علمی، می‌توان این نکته را متذکر شد که ریشه نظریه‌های اقتصاد مدرن به متفکران اقتصاد کلاسیک باز می‌گردد که در قرن ۱۸ و دهه اول قرن ۱۹ میلادی می‌زیسته‌اند.

تاکنون مشخص نشده که نخستین دانشمندی که واژه «اقتصاد دفاع» را وارد متون آکادمیک کرد چه کسی بوده است. در آلمان، محققین دریافتند که در قرن ۱۷ میلادی، برخی از دانشمندان، تحقیقات اقتصادی درباره نیروهای نظامی و دفاعی انجام داده‌اند. در سال ۱۶۸۰، فیلسوف و ریاضیدان آلمانی به نام گارت فرید ویلهلم

لایبنیتز (۱۷۱۶-۱۶۴۶)^۱ کتاب اقتصاد نظامی (Oeconomia militaria) را نگاشت که در آن نویسنده رابطه میان امور نظامی و اقتصاد را تبیین نمود. سپس، لئوپولد کارل گراف ون کولنپچ^۲ (۱۷۰۷-۱۶۳۱) کتابی با عنوان «اقتصاد در امور نظامی» نوشت که در آن رابطه میان امور نظامی در اقتصاد را مورد تحلیل و واکاوی قرار داد.

در اروپای غربی، به‌ویژه در انگلستان و فرانسه که قدرت‌های اصلی نظامی در قرن ۱۸ میلادی بودند، برخی دانشمندان کارهای تحقیقاتی خود را بر امور نظامی متمرکز کردند. در نیمه دوم قرن ۱۸، «اقتصاددانان کلاسیک» افکار خود را در رابطه با امور نظامی، جنگ و تولید تسلیحات در تحقیقات ارزشمند خود به رشته تحریر درآورده‌اند.

آدام اسمیت^۳ (۱۷۹۰-۱۷۲۳) که بنیان‌گذار اقتصاد مدرن است یک فصل از کتاب مشهور خود به نام «ماهیت و عوامل ثروت ملل» را که در سال ۱۷۷۶ به چاپ رسید به مبحث ارزش دفاع نیروهای نظامی، سربازگیری و تأمین مالی نیروهای نظامی اختصاص داد. سپس دیوید ریکاردو^۴ (۱۸۲۳-۱۷۷۲) که بنیان‌گذار نظریه جدید تجارت بود، نتایج تحقیقات خود را در کتابش با عنوان «اصول اقتصاد سیاسی و مالیات»، ۱۸۱۷ به چاپ رساند. ریکاردو در تحلیل خود، یکی از مخالفان جنگ بود زیرا جنگ‌ها سبب ایجاد مشکلات و چالش‌هایی در فعالیت‌های اقتصادی می‌شوند که منجر به ایجاد زیان و خسران در رفاه تقریباً کل جامعه و فعالان در عرصه اقتصادی می‌شود. وی به عنوان فردی ضد جنگ، مخالف هر نوع فعالیت صنایع نظامی بود در مجموع او فعالیت سربازان را به شدت منفی ارزیابی می‌کرد.

یکی از معاصران دوره ریکاردو، در فرانسه، فردی به نام ژان باتیست سه^۵ (۱۸۲۳-۱۷۶۷) بود. سه نخستین اقتصاددانی بود که مفهوم چرخه تجاری را به تفصیل ارائه نمود. وی در کتابش که در سال ۱۸۰۳ منتشر شد، نتیجه می‌گیرد که جنگ فقط خسران و زیان در رفاه را به وجود می‌آورد زیرا در جنگ‌ها فقط مردان جوان از بین می‌روند. سربازان در واقع نیروی کار ماهری هستند که اگر در امور اقتصادی فعالیت نمایند تولیدات افزایش خواهد یافت، بسیاری از آنان تحصیل کرده هستند که این خود هزینه زیادی را به جامعه تحمیل کرده است. پس از کشته شدن آنان در جنگ، ظرفیت و پتانسیل آنها برای کار کردن از بین می‌رود و تولیدات جامعه کاهش می‌یابد و لذا آنها قادر نخواهند بود که هزینه‌ای را که صرف تحصیل و آموزش آنها شده است را به جامعه برگردانند. افزون بر آن، سه اظهار می‌دارد که با کشته شدن سربازان بسیاری از مصرف‌کنندگان آینده جامعه نیز از بین می‌روند.

1. Gottfried Wilhelm Leibnitz

2. Leopold Karl Graf Von Kollonitsch

3. Adam Smith

4. David Ricardo

5. Jean Baptistesay

کارل مارکس^۱ (۱۸۱۸-۱۸۸۳) که بنیان‌گذار مارکسیسم و مخالف سرمایه‌گذاری و کاپیتالیسم است (۱۸۸۳-۱۸۱۸)، توجه خاصی به بخش نظامی جامعه ندارد. در نگاه او سربازان فقط ابزاری در دست طبقه مرفه یعنی سرمایه‌داران هستند. لذا وی معتقد بود که هزینه‌ها در بخش دفاعی مولد نیستند.

دو تن از تأثیرگذارترین اقتصاددانان در قرن بیستم نیز برخی کارهای تحقیقاتی درباره بخش نظامی انجام دادند. اقتصاددانان انگلیسی، جان مینارد کینز^۲ (۱۸۸۳-۱۹۴۶) که بنیان‌گذار مکتب کینزی است در اثنای جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۰، تحقیقی را با عنوان «چگونه هزینه جنگ را باید پرداخت» منتشر کرد که در آن او پیشنهادی درباره بهترین راه‌های ممکن تأمین مالی مشارکت انگلیس در جنگ جهانی را مطرح نموده بود. رهبران سیاسی انگلستان، به وی اعتماد کردند و پیشنهادهايش را پذیرفتند. تبعیت از ایده‌های کینز از دلایلی بود که کشور انگلیس یک سیستم مالی کارآمد و مؤثر و کارا را برای تأمین مالی تمام فعالیت‌ها در زمان جنگ را طراحی و اجرا نمود.

در آمریکا، میلتون فریدمن^۳ (۲۰۰۶-۱۹۱۲) که برنده جایزه نوبل و بنیان‌گذار مکتب پولیون است. در دهه ۱۹۷۰ میلادی سیستم سربازگیری در نیروهای نظامی آمریکا را مورد مطالعه قرار داد. او دریافت که این سیستم (بسیار غیر مؤثر) و در نتیجه بسیار ناکارآمد است. از دید فریدمن، مسئله اصلی کیفیت و فعالیت‌های فرماندهان به‌ویژه در شاخه‌های نظامی است.

به‌طور کلی می‌توان گفت که گرچه دفاع یکی از مهم‌ترین بخش‌های هر جامعه است، اما توسط اقتصاددانان به خوبی و به تفصیل تاکنون مورد تحلیل قرار نگرفت. به دلیل فقدان توجه به این مهم و جبران عدم توجه به این بخش مهم، گام بزرگی برای حل آن توسط چارلز چی هیچ و رولند ان مک‌کین^۴ در سال ۱۹۶۰ و در مطالعه خود با عنوان «اقتصاد دفاع در عصر هسته‌ای» برداشتند.

کیت‌هارتلی و تاد سندلر^۵ نیز در سال ۲۰۰۷ «دایره‌المعارف اقتصاد دفاع» را که امروزه به عنوان یکی از منابع و مأخذ مهم در ارتباط با ادبیات این موضوع است در راستای استفاده محققین منتشر نمودند. در این کتاب، آنها اقتصاد دفاع را این‌گونه تعریف می‌کنند: اقتصاد دفاع مرتبط با کلیت اقتصاد است که شامل سطح مخارج دفاعی، هم به عنوان کل مخارج دفاعی و هم سهم آن در اقتصاد، تأثیر مخارج دفاعی بر اشتغال و تولید در داخل کشور و نیز اثرات آن بر سایر کشورها دلایل وجود اقتصاد دفاع و اندازه بخش دفاعی، رابطه مخارج دفاعی با تغییرات فناوری و کاربرد مخارج دفاعی و بخش دفاعی برای ثبات بین‌المللی و عدم ثبات آن می‌باشد.

1. Karl Marx

2. John Maynard Keynes

3. Milton Friedman

4. Charles J. Hitch and Roland N. McKean

5. Keith Hartley and Todd Sandler

۲-۲. نظریه‌های اقتصادی و مخارج دفاعی

به مرور زمان نظریه‌های زیادی درباره موضوع اقتصاد دفاع و مخارج دفاعی مطرح شده است. آدام اسمیت نخستین اقتصاددانانی بود که کاربرد مخارج دفاعی برای رفاه و امنیت جامعه را مطرح کرد. او معتقد است که این وظیفه اصلی هر دولتی است تا کشور و مردم خود را در برابر هجوم و یا حمله سایر جوامع مستقل حمایت و حفاظت نماید. از آنجا که نیروی نظامی برای حفاظت از کل جامعه است لذا، مخارج ایجاد و حفظ نیروهای نظامی باید توسط کل جامعه پرداخت شود.

کاتیلیا^۱ در کتاب با عنوان "Arthashastra" دفاع را به توسعه ارتباط می‌دهد. دیوید ریکاردو، مالتوس، ژان باتیست سه، کارل مارکس از دیگر دانشمندانی بودند که دولت را از صرف هزینه‌های زیاد برای جنگ و تحمیل آن به مخارج عمومی بر حذر می‌داشتند. آنها به افزایش منابع توسط دولت از طریق بدهی‌های عمومی به عنوان یک اقدام غیرضروری می‌نگریستند که سبب می‌شود ریسک و خطر جنگ را برای دلایل پیش پا افتاده یا جاه‌طلبی‌های تبهکارانه و یا کسب منافع مالی افزایش می‌دهد. آنها از تأمین مالی جنگ‌ها به وسیله وام و مالیات حمایت می‌کردند. این در حالی است که بار و ام‌ها به آینده و بار اعمال مالیات به زمان حال باز می‌گردد. وقتی مالیات سنگین به خاطر جنگ اعمال می‌شود، لذا مردم آن را نمی‌پذیرند. از این‌رو دولت باید به دیدگاه موافقان و مخالفان قبل از هرگونه اقدامی برای تأمین مالی جنگ از طریق مالیات، توجه نمایند. مالتوس^۲ معتقد بود که جنگ ابزاری برای کنترل جمعیت است و معتقد بود که این امر سبب می‌شود که رونق اقتصادی برای مردم ایجاد نماید.

ژان باتیست سه معتقد بود که از دست رفتن زندگی افراد جامعه به منزله از دست دادن ثروت است که متشکل از کل مخارجی است که در سال‌های گذشته برای توانمندسازی و آموزش افراد هزینه شده است. وی معتقد بود که نظریه‌هایی که توسط اسمیت و ریکاردو مطرح شد، هزینه آموزش یک سرباز، تجهیزات و مخارج نیروی نظامی را به عنوان مخارج دفاعی قلمداد می‌کردند در حالی که بعد جدید یعنی هزینه زندگی انسان نیز باید اضافه شود. اسمیت به سربازان به عنوان «نیروی کار غیر مولد» می‌نگریست در حالی که سه (Say)، سربازان را «نیروی کار مخرب» می‌نامید زیرا از دیدگاه وی سربازان هیچ کالایی تولید نمی‌کنند و به ثروت جامعه نمی‌افزایند و هیچ مزیت فردی ایجاد نکرده و از دسترنج دیگران که سخت کار می‌کنند، استفاده می‌نمایند. کارل مارکس عمدتاً در دیدگاه خود به طبقات اقتصادی توجه داشت و در ارتباط با اقتصاد جنگ، مطالب مشخص ارائه نکرده است. انگلس^۳ که به طور عمیق‌تری به جنگ توجه داشت، وی به تأثیر فناوری بر تاکتیک‌های نظامی اشاره می‌کند.

هرست^۴ در مطالعه خود در سال ۱۹۱۱ با عنوان «اصول و بنیان‌های تأمین مالی جنگ» معتقد است:

(الف) از نظر اقتصادی تمام مخارج نیروی نظامی اعم از زمینی و دریایی و مهمات ائتلاف منابع است.

1. Kavtilya

2. Malthus

3. Engles

4. F.W.Hirst

ب) تا زمانی که صلح پایدار برقرار نشود، بدیهی است مخارج دفاعی و نظامی لازم و ضروری است. هرست، همچنین معتقد است که کوشش‌هایی باید صورت گیرد تا محدودیت‌های نسبی برای تسلیحات اعمال شود و باید نظارت ملی قوی وجود داشته باشد تا تضمین نماید که مالیات‌دهندگان به تمامی ارزش پول‌های پرداختیشان در قالب مالیات، حفظ شده است. لذا باید از مخارج سربار و غیر ضرور اجتناب شود. کینز در کتابش با عنوان «نظریه عمومی» ۱۹۳۶، معتقد است که افزایش تولیدات صنعتی نتیجه افزایش تقاضا در جنگ جهانی اول بوده است. پس از جنگ دوم، مجدداً بر محدودسازی مخارج دفاعی تأکید شد که این امر سبب افزایش بیکاری گشت زیرا افرادی که در صنایع نظامی مشغول بودند بیکار شدند. برخلاف آنچه بعد از جنگ جهانی اول رخ داد، که بسیاری از کشورها با نرخ بالایی بیکاری مواجه شدند، در حالی که برای رویارویی با این امر یعنی بیکاری گسترده نیروی کار، آماده نبودند و نزدیک به یک دهه طول کشید تا معضل بیکاری برطرف شد، پس از جنگ جهانی دوم، اقتصادها به خوبی خود را با این شرایط وفق داده و رشد اقتصادی این کشورها پس از جنگ سریع‌تر ادامه یافت. بسیاری از محققین از واژه و عبارت «پتانسیل‌ها و ظرفیت‌های اقتصاد جنگ» استفاده کردند. معنای این عبارت آن است: «حداکثر استفاده از قابلیت‌های اقتصاد تا افراد و ملزومات مورد نیاز جنگ تولید و عرضه شود». این امر بستگی به عوامل سیاسی و اخلاقی دارد که با توجه به شرایط تغییر می‌کند. زمان موجود برای تبدیل عوامل تولید به پتانسیل‌های جنگ مستقیماً بر تولیدات مرتبط با جنگ اثر می‌گذارد. در این میان، دو استثنا وجود دارد: اول، ابهامات و نا اطمینانی‌های مرتبط با جنگ، دوم پیشرفت‌های تکنولوژیکی که سبب می‌شود به میزان قابل توجهی پتانسیل‌ها و ظرفیت‌های جنگ را کاهش دهد. قدرت سیاست خارجی یک کشور بر اساس توان اقتصادی و دفاعی آن است. قدرت نظامی به نوبه خود بستگی به قدرت اقتصادی دارد. مع‌هذا صرف توان اقتصادی کافی نیست. زیرا باید توان اقتصادی تبدیل به توان نظامی و دفاعی شود تا بتواند با تهدیدات و آنچه امنیت کشور را با خطر مواجه می‌سازد، به مقابله برخیزد.

۲-۳. نظریه‌های اقتصادی و کشمکش‌های بین‌المللی

تاریخ عقاید اقتصادی سه توضیح اصلی اقتصادی را درباره کشمکش‌های بین‌المللی نشان می‌دهد. نخستین توضیح آن است که جنگ به دلیل شکست دولت اتفاق می‌افتد، دومین توضیح آن است که جنگ به دلیل کسب قدرت و ثروت رخ می‌دهد و سوم اینکه جنگ در ماهیت سرمایه‌داری است. با این حال کارهای زیادی در اقتصاد، که کاملاً در ارتباط با مباحث صلح و جنگ باشد، اختصاص نیافته است. ذیلاً به اختصار به آنها اشاره می‌شود:

۲-۳-۱. دیدگاه لیبرالی

کانت^۱ (۱۷۹۵) معتقد است که رشد و پیشرفت تمدن منجر به برقراری صلح در جهان خواهد شد. او گرچه جنگ را رخداد بدی در نظر می‌گیرد اما همچنین معتقد است که راهی برای رسیدن به تمدن آرمانی بشری است. فوکویاما^۲ (۱۹۹۳) نسبت به این دیدگاه واکنش نشان داده و معتقد است که تغییرات سیاسی در اواخر دهه ۱۹۸۰ میلادی و سرعت دموکراسی و لیبرالیسم، به آن معناست که جنگ کمتر و کمتر امکان‌پذیر است. بسیاری از اقتصاددانان لیبرال آماده‌اند که اعلام نمایند که پایان درگیری‌ها و جنگ‌های بین‌المللی نزدیک است و این به دلیل گسترش تمدن و به‌ویژه گسترده شدن اقتصاد بازار آزاد است.

این دیدگاه از دیرباز توسط آدام اسمیت مطرح شده بود (۱۷۷۹) جایی که وی مطرح می‌کند مقوله دفاع به دولت بستگی دارد، تصمیم به جنگ و یا صلح یک فرآیند سیاسی است. آدام اسمیت معتقد است که طبقه بازرگان مسئول درگیری هر کشوری در جنگ است. او اعتقاد دارد که علاقه به صلح ذاتاً امری طبیعی است. بشر نیز موجودی فطرتاً اجتماعی است و لذا وقوع جنگ به منزله دور شدن انسان از طبیعتش تلقی می‌شود و لذا صرفاً پدیده‌ای موقتی است.

پارتو^۳ از افزایش مخارج دفاعی به شدت انتقاد می‌کند و معتقد است که این اقدام در واقع یک سیاست‌گذاری تهاجمی دولت در راستای به دست گرفتن کنترل اقتصاد است.

از دیدگاه پارتو جنگ، هیچ منافع اقتصادی برای جوامع مردمی دربر ندارد و صرفاً در راستای منافع دولتهاست. او معتقد است که باید از هزینه‌های دفاعی اجتناب شود زیرا تأمین مالی این‌گونه هزینه‌ها به معنای افزایش مالیات است. آیزنهاور در سال ۱۹۶۱ نیز با بکار بردن عبارت «مجتمع صنعتی نظامی» در خصوص تهدیدهای بالقوه‌ای که برای کسب منافع در صنایع دفاعی می‌تواند رخ دهد هشدار داد. گالبریت در سال ۱۹۹۲ در خصوص افزایش بودجه نظامی آمریکا توضیح داد و به این نکته اشاره کرد که این بودجه در معرض کنترل دموکراتیک نیست.

۲-۳-۲. دیدگاه سوداگرانه

در اثنای قرن ۱۷ میلادی در حالی که مکتب فیزیوکراتها از مفهوم «امور طبیعی» در مباحث اقتصادی دفاع می‌کرد، اما مکاتب سیاسی در جهت مخالف، توسعه می‌یافت. در سال (۱۶۵۱) هابز^۴ روابط بین‌المللی را به‌عنوان آنارشسیسم توصیف می‌کرد که در آن بقای دولت‌ها بستگی به آمادگی دائمی آنها برای مدیریت جنگ دارد. از دیدگاه وی، صلح امری موقتی است. این دیدگاه بر مکتب رئالیست‌ها تأثیر گذاشت که در این میان برخی اقتصاددانان از آن ایده گرفتند. قبل از کاپیتالسم (مکتب سرمایه‌داری)، دیدگاه سوداگران بود که معتقد بودند دولت‌ها باید در قالب طلا و نقره ثروت بی‌اندوزند و این امر مستلزم آن است که صادرات کشور، از واردات آن سبقت گیرد. این دیدگاه، نخستین دیدگاهی بود که حکایت از دخالت عظیم دولت در اقتصاد داشت

1- Kant

2- Fukuyama

3- pareto

4- Hobbes

و دولت‌ها را تشویق به جنگ می‌کرد تا بتوانند بازارها را درنوردند. این بدان معنا بود که خلق ثروت مستلزم داشتن قدرت نظامی قوی است که به همراه خود اقتصاد قوی را ببار خواهد آورد. در چنین سیستمی، اقتصاد باز، نیازمند امنیت و ثبات و در نتیجه قدرت دفاعی قوی خواهد بود. در قرن ۱۹، مکتب تاریخی که نخستین بار در آلمان و انگلستان پدید آمد، معتقد بود که دفاع قوی و داشتن نیروی نظامی قدرتمند جزء مهمی از رونق اقتصادی است و ایده عدم توجه به قدرت نظامی را رد می‌کرد. جنگ و ارزش‌های دفاعی برای دولت ارزشمند و مفید ارزیابی می‌شد زیرا این امر تمایل و خواسته جامعه را برای مشارکت و تقویت قدرت ملی افزایش داد. لذا سیاست‌های مداخله‌جویانه قوی مورد نیاز بود تا توسعه اقتصادی ملی را پیش برد. فردریک لیست^۱ (۱۸۴۱)، حتی پیش‌تر رفت و مداخله در جنگ را تأکید می‌کرد که از این طریق بتوان در صحنه بین‌المللی حضوری قدرتمند داشت. اخیراً دیدگاه سوداگران جدید، دیدگاه‌ها و مکاتب سوداگرانه و واقع‌گرایان (رنالیست‌ها) را به هم متصل کرده و به کشورها و دولت‌ها صرفاً به عنوان مواردی که انگیزه برای افزایش توان اقتصادی و نظامی (دفاعی) خود دارند و نه اخلاق و آرمان‌ها، می‌نگرد.

۲-۳-۳. دیدگاه نظامی‌گری و نجات سیستم سرمایه‌داری

نگرش اقتصادی دیگر درباره جنگ، آن چنانکه از نگرش‌های نهادگرایان و مارکسیست‌ها مشاهده می‌شود، مبتنی بر توضیح جهانی عملکرد سرمایه‌داری است. در واقع شومپیتر ۱۹۴۲، معتقد است که سرمایه‌داری در نهایت از بین خواهد رفت. زیرا طبقه متوسط دیگر به سیاست‌های خارجی توجهی ندارد. رهبران سیاسی کاریزماتیک که قادر به حفظ وحدت ملی باشند، وجود نخواهند داشت. این در حالی است که وبلن ۱۹۱۵، سرمایه‌داری را به انواع مختلف بخش‌بندی می‌کند. نوع انگلوساکسون آن را صلح‌جوتر از دیگر انواع سرمایه‌داری می‌داند. از این تقسیم‌بندی در دهه ۱۹۸۰ میلادی استفاده شد تا موفقیت‌های تجاری آلمان و ژاپن را در عرصه اقتصادی توضیح دهد.

تولید در قالب سرمایه‌داری، تولید انبوه، کاهش نرخ سود، موقتاً از طریق صادرات و سلطه‌گری حل خواهد شد. برخی نظریه‌های قبل از انقلاب روسیه مانند دیدگاه لنین در سال ۱۹۱۶، افزایش کشمکش میان کشورهای سرمایه‌داری را پیش‌بینی کرد که به دلیل افزایش رقابت آنها برای تسخیر بازارهای جهانی رخ می‌دهد. گرچه این امر روی نداد و مارکسیسم تحلیل نمود که سرمایه‌داری پس از جنگ جهانی دوم می‌تواند به حیات خود ادامه دهد.

^۱ - List

۳. نتیجه گیری

در این مقاله دیدگاه مکاتب مختلف اقتصادی، پیرامون دفاع، اقتصاد دفاع و مخارج دفاعی مورد بررسی قرار گرفت. بدین منظور دیدگاه‌ها و نظریه‌های اقتصادی از افلاطون گرفته تا فیزیوکرات‌ها، کلاسیک‌ها، سوداگران، کینزین‌ها، پیروان مکتب تاریخی، نهادگرایان، مارکسیست‌ها و نیز اقتصاددانان معاصر مانند میلتون فریدمن ارائه شد. نکته حائز اهمیت آن است که در اکثر این مکاتب، مخارج دفاعی از نگاه اقتصادی قابل توجیه و ضروری است.

منابع و مأخذ

منابع لاتین

- Anderton, Charles H (2003). Economic Theorising of Conflict: Historical Contributions,
- Future Possibilities. *Defence and Peace Economics*, Vol 14, 3, June, 209-222.
- Arnson, Cynthia J and I William Zatman (eds) "Rethinking the Economics of War", Woodrow Wilson Centre Press.
- Erik O. Kimbroughy Kevin Laughrenz Roman Sheremeta
- Engels "Anti-Duhring".
- Erik O. Kimbroughy Kevin Laughrenz Roman Sheremeta, War and Conflict in Economics: Theories, Applications, and Recent Trends.
- Hartley K. and Sandler T.: The Economics of Defence, Volume I –III, Edward Elgar Publishing, Cheltenham (2001).
- Hitch Charles J. and McKean Roland N. (1960). Economics of Defense in the Nuclear Age, Rand Corporation.
- Keynes J. M. (1995). How to pay for the war?, MacMillan, London 1940.
- Keith Hartley and Todd Sandler (eds), Handbook in Defense Economics, Elsevier, pp 592-623.
- Ricardo D.: Principles of Political Economy and Taxation.
- Sandler (eds) (1995). Handbook in Defense Economics", Elsevier, pp 592-623.
- Smith A.: An Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth Nations.